



۲۰۱۵/۱۲/۳۰

فقیر فقیر

د جان زدن شش قاته در جماعتی برگزیده:

سه سال و یک صد ملیون دالر و بالآخره هیچ

رسانه های جمعی به اطلاع خاطرهای ناشاد مردم بلاکشیده جغرافیای افغانستان رسانیدند که پروژه جنجال برانگیز و پر تهکله (؟) صدور تذکره های الکترونیکی یکبار دیگر با مهارت پرظرافت غینی و عینی به حالت تعلیق و احتضار درآورده شد. این کار، تازه زمانی صورت گرفت که از سه سال بدینسو بالاتر از یکصد ملیون دالر ناچیز و بادآورده ملک فرنگ، که با بردگی همراه است، در راه خرید تجهیزات، اعمار دفاتر، و پرداخت معاشات و آموزش کارمندان ریاست عمومی اداره تذکره های الکترونیکی به مصرف رسیده است. این خوش خبری بکر و باکره را آقای همایون «محتاط» رئیس عمومی این اداره، با احتیاط تمام به اطلاع رسانه ها رسانید. برای خرفهم شدن مطلب، آقای «محتاط» در حالی که دامن احتیاط را هنوز محکم در چنگ داشت، افشا نمود که اداره او از سال ۱۳۹۲ برای توزیع تذکره های الکترونیکی آمادگی داشت، ولی مشکلات سیاسی و انتخابات (؟) سبب شدند تا این کار صورت نگیرد. قرار معلوم، علت تأخیر و تعلیق در کار توزیع تذکره های جدید کشمکشی است که بین غاصبان ساختمانی به نام پارلمان در باره درج کلمه «افغان» و تذکار هویت قومی اشخاص در این سند از مدتی بدینسو در گرفته و دوام دارد.

با استفاده از بهانه این کشمکش نافرجام، که محتملاً سرنخ های آن به تهران و اسلام آباد و لندن و واشنگتن و ریاض و غیره جاها می رسد، وزارت داخله کابل، بنا بر هدایت متفکر ثانی، همه کارمندان اداره توزیع تذکره های جدید را یکسره از کار برطرف و مجبور به تحسن و اعتراض ساخت. این تحسن و اعتراض منجر بدان شد تا متفکر ثانی یکبار دیگر، در هراس از رسوائی و تشنج، فرگوید و بر نبوغ سرشار از جنون خود تجدید نظر نماید. نتیجه این فرگوئی بموقع، و تجدید نظر ناشی از هراس، چنین شد که کارمندان اداره مربوط، به کار خود ادامه خواهند داد و برای مصروف نشان دادن خود و آمرین خود، نشان انگشت ۵۰۰ هزار کابلی را که در همسایگی وزارت داخله زندگی می کنند، ثبت کمپیوتر خواهند نمود.

اینکه با این اقدام مبتکرانه، سی ملیون انسان دیگر که خود را هنوز تبعه و باشندۀ این سرزمین می پندارند از نعمت نظاره خطوط انگشتان خود محروم خواهند شد، برای شخص متفکر ثانی (به زودی کبیر) و همکارش دوکتور حاذق (به زودی شاگرد وفادار) به اندازه سرگینی ارزش ندارد. آنچه برای این دو مهم است این باشد که ایشان یکبار دیگر با استفاده

از تزویر و قربانی توقعات مردم، موفق شدند از گلاویز شدن باهم و لت و کوب یکدیگر جلوگیری به عمل آورده و این کار را به روز دیگر و مبحثی دیگر محول کنند.

از تسلسل وقایع چنین بر می آید که دلیل مستجاب متفکر ثانی برای اتخاذ این تصمیم مملو از نبوغ، تشویشی باشد که آقای «محتاط» با لحنی بس محتاطانه، ابراز داشته و در آن گفته بوده است که اگر توجه لازم به موضوع مبذول نگردد، از یک طرف سرمایه های انسانی که برای چندین سال، این اداره به استخدام و آموزش آنها پرداخته است، از دست می روند و از طرف دیگر دولت معظم الیه ما کمک های بین المللی را در زمینه از دست خواهد داد.

شنیده بودیم که رندان جهان با یک تیر دو فاخته شکار کنند. اکنون با شنیدن این مشکل و راه حلی که برای آن سراغ شده است، باید به خود و آنانی که فیر دو فاخته ئی می کنند مژده رسانید که نابغه یا نوابغی که به مرحمت الهی و کمک سردار اعلی جان کری بر ما حکم می راند، با یک تیر شش فاخته می شکارند. این فقیر حقیر، حساب این شش فاخته بی بال و پر و معصوم را دقیقاً قرار ذیل گرفته ام:

(۱) پایان بخشیدن کار توزیع تذکره های جدید بدون ایجاد سر و صدا و اعتراض؛

(۲) بازگذاشتن راه تقلب و اخذ آمادگی برای خیانت در انتخابات آینده؛

(۳) خواباندن اعتراض کارمندان اداره توزیع تذکره های جدید و جلوگیری از بروز سؤال ها و افشاگری های مزید آقایان محتاطی نظیر آقای «محتاط»؛

(۴) خلق ذهنیت عامه که گویا کار توزیع تذکره ها متوقف نشده بلکه تحت رهنمائی هادیانه بالغ ثانی جریان دارد؛

(۵) جلب اطمینان کمک کننده ها مبنی بر اینکه کمک های شان همچون گذشته نوشاروی همه دردهای ماست؛ و در نهایت

(۶) اعلان ساعت تفریح و تنفس برای خرسواران و سگ بازانی که عجالتاً جنگ زبانی و قومی را فراموش کرده اند تا به مسأله عاجل تقسیم دفتر و دیوان در عمارت جدید پارلمان محتضر رسیدگی نمایند.

تأملی بر داستان تأسف انگیز بالا نشان میدهد که این حقیر و احفاد بخت برگشته او، به عنایت کبریائی، و در سایه حکمت و احکام خردمندانه عینی و غینی، در سرزمینی زندگی می کنیم که پس از صدها سال ادعای تشخیص و هویت، خود و مردمش با گردن افراشته و تیختر بی سابقه در مسیر «بی نامی» و «بی نشانی» در حرکت اند. چنین پیداست که این سرزمین نادر، و نوابغ وافر آن، از نامی که به آن نامیده میشوند نفرت دارند و تصمیم گرفته اند تا خود را به هر وسیله ممکنه از شر این نام که نیاکان شان به خطا بر آنها نهاده اند، نجات بخشند.

مع ذالک، این جغرافیای خشک و کم حاصل و مردم پر معضله و کله شخ آن هنوز بدین قادر نشده اند تا بدیلی را برای نام کنونی سراغ کنند، چه هر نام دیگری را که بر خود بگذارند، حلقه غلامی همسایه ای را به گوش های کم شنوا و زبان های پر حرف شان خواهد آویخت.

اگر به چرندیات و مزخرفات قوم پرستی معتقد نیستید، حتماً خواهید پرسید که چگونه امکان دارد ملکی که نامی داشته و جماعتی که از زمان های طولانی بدینسو صاحب عقل و نام و نشانی بوده اند، یکباره به سوی بی نامی و بی نشانی براه افتند و بی نامی را بر بانامی، و بی هویتی را بر داشتن هویت مرجح پندارند؟ چگونه ممکن است مردی یا زنی در میان

این جماعت غفیر نباشد تا در برابر این حقارت جنون آمیز قهقرائی و سرکس احمقانه سیاسی، شیپور انتقاد به صدا درآورد و یا از آن جلوگیری کند؟ و در نهایت، چگونه ممکن است نام مشترکی بر سبیل مثال چون «پتهانتب» (مختصر پښتون، تاجیک، هزاره، ازبک، نورستانی، ترکمن، و بلوچ) به عقول رسای شان نرسد تا غایله بخوابد و راه دشوار توزیع تذکره های برفی (بیخشید، برقی) هموار گردد؟

عرض کنم که سؤال شما در مورد سرزمین بلا کشیده این حقیر که در وضعیت کنونی در حال از هم پاشیدن و افلاس به نظر می رسد، کاملاً بیجا و دور از انصاف بشری است. دلایل متعددی می توان در این باب ارائه کرد. ولی این حقیر بنا بر بی حوصلگی ذاتی و جبن سیاسی محض به اشاره به یک تایی آنها اکتفا می کنم: و آن اینکه، سرزمین من سرزمینی است که با سایر سرزمین های عالم بسیار متمایز است. در سرزمین من نه تنها قوانین بشری چلندی ندارند، بلکه حقایق و قوانین طبیعی نیز با شدت تمام زیر سؤال اند. مثلاً ما در جغرافیای خود، زمین را هموار، آفتاب را در حال حرکت به دور زمین، زلزله را قهر الهی، و سفر انسان به ماه را دروغ محض می پنداریم. ما امراض جسمی و روانی و اجتماعی خود را به اجنه و سحر و جادو نسبت می دهیم و دختران بالغ و نابالغ خود را که در برابر ازدواج با شیخان فانی اعتراض کنند، سنگسار و نیمه زنده به گور می کنیم. (باید گفت که در این راستا ما از اعراب دوران جاهلیت، یک قدم پیش تریم، چون آنها دختران خود را زنده به گور می کردند، ولی ما آنها را نیمه زنده به گور می کنیم!) ما مردمان پر غیرتی هستیم؛ اگر کسی گوید مگسی بر بینی ما نشسته است، برای کشتن مگس با مشت آهنین بر دهن خود می کوبیم تا گوینده بداند که ما باغیرتیم. ما در اسطوره قهرمانی های مشکوک گذشته خود غرق و مست باده نخوتیم؛ ما منطق را با شمشیر و قلم را با تفنگ پاسخ می گوئیم. ما همه و هر یک، افلاطون های عصر خودیم و چیزی در عالم هستی و کائنات وجود ندارد که ما به آن علم کامل نداشته باشیم. ما گدائی را بر کار، جنگ را بر صلح، جهل را بر دانش، آوازه را بر حقیقت، بیگانه را بر خود، دشمن را بر دوست، و فصل را بر وصل رجحان می نهیم. ما، خاکم به دهن، از خود کش بیگانه پرستیم؛ دیگران را دوست داریم، از خود متفتریم. ما آن جماعتیم که آبی داریم، یاری داریم، و خانه ای داریم، ولی درین حال:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیدم

یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم

طوری که ملاحظه می فرمائید، ما مردم خاص، ویژه، برگزیده و پر افتخاری هستیم! ما خود را اخلاف کسانی می پنداریم که اسکندر و چنگیز و فرنگ و روس را به زانو نشانده اند. عده ای هم با استفاده از نام نامی ای که ما از آن بیزاریم با بزن بهادر زمان گلاویزند! بنابراین، ما به سؤال های احمقانه و بی اساسی که شما و امثال تان مطرح می کنند، پاسخ نمی دهیم زیرا کوشش در راه یافتن جواب را برای خود و جماعت خود تحقیر و اهانت به مقدسات خود می دانیم! ما عاشق اسطوره ها، تابوها و بت های فکری خودیم و تا زنده ایم آنها را تنها نخواهیم گذاشت و ترک نخواهیم کرد، زیرا اگر این تابوها و بت های فکری را ترک کنیم برگزیدگی خود را از دست داده و به انسان های معمولی و عادی ای چون شما تبدیل خواهیم شد. این چیزی نیست که در شأن ما باشد. بنابراین، سؤالی نکنید و از ما آن چنان که هستیم در بالای خوان نعمت جهان با تشریفات تمام پذیرائی کنید، ورنه...؟؟؟ العبد الاحقر فقیر فقیر